

و در توجیه الاسماء فی اصطلاح العرفاء شیخ در لغت حرکت و لهذا آسید را شیخ گویند  
و چون آسید کند و در زینت کجاست کوه شیخ الادی فی الهمز و در اصطلاح حرکت ابرار و جبرین  
چون و جبرین شیخان که بر زمین کوه برتر از آنرا دست او انسان مباحه معارف و کسور  
چنانکه فصل از ذکر آن عاجز شدم و شیخ خوانند **شیخ** بالفتح و تشدید طایب با و با اصطلاح  
صوفیه کسی که فی الفظ شیخ است و این هر دو وجه در کتب معتزله لغت یافته اند و  
ظاهراًست که فاسیام نیست اما بر زبانها نگویند و در کلام مشهورست **شیخ** بلفظ  
زشت مرادف شیخ **شیخ** بالکسر لکن شیخ که از آنجا کسی در نه ترکیب گویند و بر دینست  
بین و در دیگر در کار **شیخ** بالفتح آواز و نویسنده **شیخ** بلفظ  
بالفتح شکست جزئی و بس که در و پیوسته شدن و در از شدن و سبب یکی مثنوی بعضی  
چون که تا نام از شکست **شیخ** بالفتح شیخ در این معنی بر آمده از چینی و او را  
او را کار و شیخ بر سر از شیخ و شیخ که او را هنوزند و بار و دست نکرده باشد در شیخ  
یافته و جز او ماند و جوانان شیخ شیخ و بر آمدن و ندان **شیخ**  
بالفتح اصل و بس مرد و نظیر او و ندان **شیخ** بلفظ لام حد ابراهیم علیه السلام  
بالفتح بلند شدن و دیگر کردن و نام بر قبیل است **شیخ** یکم مرد و دیگر بلند  
**شیخ** بالفتح و تشدید نام چند شیخ است **شیخ** بالفتح بلند شدن و دیگر کردن  
و بالفتح مهابان و در **شیخ** بالکسر شیخ که بر او ناکو و جز با باشد و معنی یکی مثنوی  
اسب که تا بلند سبب باشد و طواف بالای ابر **شیخ** پسر و خواجه و دیگر شیخ  
اولی هر شیخ با آنکه از چینی بر سال گذشته باشد و بیشترند و بر شیخ با باختر شیخ و شیخ  
و شیخ **شیخ** بالفتح و تشدید در آن و بدین و بلند بر آمدن آفتاب و  
اس نیز کردن و نیز و در آن **شیخ** کسب و لیر و کجیل و نیز و زنده و نام مرد است  
و بالفتح در نام شاه است **شیخ** بالکسر جزای کسی است و حکم شیخ

و بالکسر

و بالفتح و تشدید در آن نام با در نهایت کاف و مشهور که بعد از تشدید بر او در شیخ  
شدن حرکت تازی خواه بر زاده او بود و نام یکی از نقیضی بلخ که حسن بن زناد **شیخ**  
بالفتح و تشدید است و قاضیه شیخ و بالفتح قاضیه مشهور و نیز و شیخ در جا **شیخ**  
بفتحین و بعضی در مندان شیخ و شیخ و بالفتح **شیخ** بلفظ طایب و بالفتح طایب  
کردن **شیخ** بالفتح شاهان و انبیا و شیخ نیز آمده و بعضی گفته اند بنده علی بن ابی طالب  
**شیخ** بالفتح حاضر شدن و حاضر شدن و کوه آن شیخ **شیخ** بالفتح و کوه  
و اسین در نهایت و کشته در زنده خدا و آنکه از علم و شیخ جز فایده باشد و نام است از  
تا جهای حق **شاهد** کوه و نام است از نامهای شیخ یا صلی الله علیه و سلم روزبان و  
ملک و روز جمعه و بر زمین و نیک نشین است که شاه باشد و شیخ اسب و شیخ از شکم  
مادر هر که پسر چون آید غلبه ما شد آب پنی و حلوه شاه نام از مغرب و مشهور در زنده  
یا روز غیر یا روز قیامت **شیخ** بالکسر نیز در یاد کردن انداخته از آنکه و کج و جز آن  
و بالفتح کج و جز آن اندودن و دیوار **شیخ** بالفتح و تشدید است و شیخ با شیخ  
بالفتح جز کردن کارد و شیخ و مانند آن و تا فتنه که کسی شکم را در اندان کسی را در  
زدن جز بر او سخت و اندون و خفت کردن و دست کردن و شیخ کردن در سوال **شیخ**  
بالفتح و تشدید جز کردن و شیخ و کار و شیخ کشته در سوال که کام آواز شیخ گویند  
**شیخ** بالفتح و تشدید در آن تنها شدن و بر آمدن از میان قوم و بعضی شیخ و بالفتح  
بر آکنده و بیگ شدن و بر آکنده **شیخ** بالکسر در آن جدا شده و تنها مانده **شیخ**  
بالکسر و سکون الفات پسر یا و بعضی چشم زدن جز بر او در شدن و رفتن و کبر  
قاف آنکه در خواب نشود و چشم زنده جز بر او **شیخ** بالفتح **شیخ** بالکسر است  
شدن تا قوم بر او داشتن آن **شیخ** بالکسر و تشدید است که از آنجا  
نیز گویند و بالفتح و تشدید در آن و تشدید و عطا کردن و تشدید شیخ در آن و